



تاریخ انتشار: ۰۵ بهمن ۱۳۹۶ - ۱۵:۲۹ January 2018 25

کد خبر: ۶۵۳۹

فقه سیاسی/ استاد ایزدهی/ جلسه ۱۸ (۹۵-۹۶)

وحدت مرجعیت دینی و سیاسی در اسلام | اختیارات حاکم اسلامی همچون وظایفش گسترده است

وسائل - حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی در ادامه بحث اختیارات فراگیر حاکم اسلامی گفت: سیره ثابتۀ در صدر اسلام بر وحدت مرجعیت سیاسی و مرجعیت دینی مستقر بود، ضمن اینکه حاکم اسلامی علاوه بر دخالت در امور عامّه جامعه، بر اساس اختیار گسترده خود به مسائل شخصی مردم نیز ورود پیدا می‌کرد و این روش حاکمیتی یک امر پذیرفته شده‌ای در میان مردم بود؛ به گونه‌ای که هیچگاه مورد اعتراض واقع نمی‌شد.

به گزارش خبرنگار پایگاه تخصصی فقه حکومتی وسائل، حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی روز چهارشنبه هفدهم آذرماه ۱۳۹۵ در هجدهمین جلسه درس خارج فقه سیاسی در مدرسه عالی فیضیه قم بحث پیرامون حوزه اختیارات حاکم فقیه را به استناد دلیل قرآنی و حکم عقل ادامه داد که ذیلًا گزیده‌ای از مطالب بیان شده تقدیم می‌شود.

۱. پیش از این گفته شد:

الف. تشکیل حکومت در هر نظام سیاسی مبتنی بر یک هدف و غایت است و هدفی که حکومت اسلامی در پی آن است فراتر از تأمین حداقل‌های ضروری همچون تأمین امنیت و رفاه مادی، تأمین سعادت افراد جامعه است.

ب. وظایف حاکم در هر جامعه در چارچوب هدف آن حکومت تعیین می‌شود؛ از این رو وظیفه حاکم اسلامی اعمال حاکمیت در جهت تأمین سعادت مردم است.

ج. حکم عقل می‌کند که اختیارات هر کس به میزان وظایفی باشد که به او محوّل می‌شود؛ بنابراین اختیارات حاکم اسلامی همچون وظایف او محدود به امور عامّه نیست؛ تا چه رسد به غیب و قصر.

۲. عدل را «قرار دادن هر چیز در موضع خود» معنا کردیم. موضع هر چیز را شارع تعیین می‌کند و قراردادن هر چیز در موضع شرعی آن به این معناست که هیچ حکمی از احکام الله در جامعه متروک نماند؛ از آنجا که احکام الله گستره وسیعی اعم از شئون فردی و اجتماعی دارد، می‌بایست حاکم جامعه اختیار ورود و دخالت در همه این شئون و امور را داشته باشد.

۳. تربیت و تزکیه نفوس از جمله اهداف و وظایف حکومت اسلامی است که حاکم اسلامی موظف به اجرای آن است. تحقق این هدف در ابعاد اجتماعی آن تنها با تمکّن و اقتدار حکومتی میسر است و اختیارات حاکم نیز می‌بایست به تناسب همین وظیفه وسعت داشته باشد.

4. از دیگر ادله قرآنی دالّ بر بسط ید ولیّ فقیه آیه ای است که در آن، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را متأخر از تمکّن فی الارض بیان فرموده است. وظیفه امر و نهی نسبت به معروف و منکر منحصر به امور عامّه یا فردی نیست بلکه همه عرصه های فردی، اجتماعی و حاکمیتی را شامل می شود؛ بنابراین حاکم اسلامی که موظف به اجرای این فریضه در همه ابعاد آن است می بایست در همه عرصه ها مبسوط الید باشد.

5. اختیار حاکم برای دخالت در همه امور، در صدر اسلام تا زمان حکومت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مورد وفاق شیعه و اهل سنت است. خلفاء اربعه نه تنها متولی امور حاکمیتی بودند بلکه در مسائل شخصی افراد نیز ورود داشتند و این واقعیتی پذیرفته شده بود که از سوی مردم نیز مورد اعتراض قرار نمی گرفت.

تقریر هجدهمین جلسه فقه سیاسی استاد ایزدهی در ادامه تقدیم می گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين حبيب الهنا وطبيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد؛ اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

مقدمه

بحث در حدود اختیارات ولی فقیه بود. گفتیم اختیارات ولی فقیه محدود به ولایت در غیب و قصر نیست بلکه حداقل اختیارات حاکم فقیه اختیاراتی است که حاکم عرفی دارد؛ علاوه بر آنکه ثابت شد اختیارات ولی فقیه حتی امور خصوصی مردم را نیز شامل می شود.

مرحوم شیخ و مرحوم آقای خویی و بعض علماء که در نحله فکری ایشان دسته بندی می شوند قائل به ولایت حداقلی و محدود به امور غیب و قصر برای حاکم هستند. مرحوم شیخ اثبات اختیارات فراتر از این را برای حاکم فقیه «خطر القتاد» می داند؛ یعنی صعب تر از دست کشیدن بر خار.

عدم وجاهت این مدّعی ایشان را ثابت کردیم و گفتیم اختیارات حاکم فقیه نه تنها محدود به ولایت غیب و قصر نیست بلکه حتی از دستبرد در امور عامّه نیز فراتر بوده و اختیاراتی متناسب با وظیفه خود در هدایت عملی مردم به عهده دارد که بسیار فراگیر بوده و امور شخصی را نیز دربرمی گیرد. در اثبات مدّعی خود ابتدائاً از دلیل عقل سراغ گرفتیم و مبنا را بر آن استوار کردیم؛ گفتیم:

الف. در هر نظام حاکمیتی، حاکم وظایفی به عهده دارد که این وظایف در چارچوب اهداف و غایات آن حکومت است.

ب. اختیارات حاکم می بایست متناسب با وظایف او باشد.

ج. غایت و اهداف حکومت در جامعه دین محور تأمین حداقل ها نیست بلکه نیل به سعادت ابدی است.

نتیجه اینکه اختیارات حاکم فقیه در حکومت اسلامی محدود به حداقل ها نیست و تمام امور و شئون فردی و اجتماعی را شامل می شود به گونه ای که بتواند مردم را به نحو عملی و نه با ارشاد و قول لسانی به سوی سعادت براند.

اختیارات حاکم و مصالح خمس

اختیارات حاکم در نظام سیاسی اسلام متناسب با مصالح خمس - مذکور در کتاب قوانین - است یعنی حفظ جان، حفظ مال، حفظ دین، حفظ عقل و حفظ نسل. نظام سیاسی غرب جز به حفظ جان و حفظ مال اهتمامی ندارد و حتی نسبت به حفظ نسل نیز با حمایت از بی بندوباری جنسی عملاً بی اعتنایی می کند؛ حال آنکه شرع مبین از این امور با وضع حد حراست می کند و نسبت به بی بندوباری جنسی که نسل را ضایع می کند و شرب خمر که عقل را فاسد می کند، با تازیه و حد شرعی عکس العمل نشان می دهد و به منظور حفظ دین نیز با وضع احکامی سخت، نسبت به ارتداد بی تفاوت نمی ماند.

حفظ جان و مال از موارد مشترک میان دو نظام سیاسی اسلامی و غربی است و اگرچه در چگونگی وضع قوانین متناسب اختلاف دارند؛ به عنوان مثال قتل نفس عامدانه در اسلام مستوجب قصاص است ولی در غرب تنها به حبس اکتفاء می شود.

علاوه بر این مصالح خمس، حفظ عرض و حفظ نظام نیز از مصالحی است که مورد اهتمام جدی شرع اسلام است و برای هر دو حد شرعی تعیین شده است؛ از این رو اخلاق به نظام و اخافه مردم از طریق راهزنی و سلب آسایش و امنیت مردم با سلاح گرم و سرد و حتی با یک عصا مستوجب حد شرعی است.

ادامه؛ اقامه عدل

گفتیم آیاتی از قرآن کریم دلالت بر آن داشت که از جمله اهداف حکومت اقامه عدل در جامعه است. آیه کریمه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» در جلسه قبل خوانده شد. آیات دیگری نیز به این هدف حکومتی اشاره دارد:

1. «وَأْمُرْ بِالْعَدْلِ بَيْنَكُمْ»^[1]

2. «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^[2]

3. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^[3]

سه گانه ای برای معنای عدل

واژه عدل را به سه گونه می توان معنا کرد:

اول؛ عدل در مقابل ظلم. این معنا از عدل به جنبه فردی آن اشاره دارد.

دوم؛ عدل در مقابل جور. در این معنا، مراد از عدل معنای حکومتی آن است؛ در مقابل جور که صیغه حاکمیتی دارد. جور در مقولات حکومتی و اجتماعی و سیاسی به کار می رود؛ چنانکه گفته می شود حاکم جائز.

سوم؛ معنای دیگر برای عدل معنای عام آن یعنی «وضع کلّ الشیء فی موضعه» است؛ یعنی هر چیزی در موضع مناسب خود قرار گیرد. موضع هر شیء را نیز در نظام سیاسی دینی شرع تعیین می کند. بر این اساس عدل یعنی اینکه هر چیزی در موضعی که شرع برای آن معین کرده است قرار گیرد. با این تعریف، غیبت ظلم است؛ همچنانکه در دعای کمیل آمده است: «ظلمت نفسی»؛ معنای ظلم بر نفس در این دعا البته این نیست که کسی مثلاً جراحاتی به خود وارد کرده باشد بلکه به این معناست که مثلاً زبان را در غیر کلامی که مورد رضایت شارع است به کار بردم و یا قلبم و نگاهم را به آنچه مورد غضب شارع است آلوده کردم و قص علی هذا.

آیات کریمه و تطبیق با معنای سوم عدل

اگر معنای اخیر را برای واژه عدل ملاک قرار دهیم آیه کریمه «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» به این معنا است که من مکلف شدم هر چیزی را بنا به معیار شرع در موضع خودش قرار دهم. به عنوان مثال شارع می گوید ارث زن نصف مرد است، دروغ حرام است، توبیه مجاز است و تمامی احکام موضوعه دیگر. قرار دادن هر چیز در موضع خود به امر شارع به معنی اجرا کردن احکام شرعی در جامعه است. همچنین در مورد آیه کریمه «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» نیز می گوئیم حکم به معنی قضاء در فصل خصومات است؛ اعم از خصومات موجود یا خصومات محتمل.

چنانکه معلوم است آیات کریمه در هر حال معنای حکومتی را ملحوظ نظر دارد؛ مگر حالتی که عدل معنای مقابل ظلم فرض شود که مربوط به مسائل فردی و غیر حکومتی یعنی منازعات شخصی می شود.

نتیجه ای که می توان گرفت این است که به استناد آیات کریمه حاکمی که مأمور به اقامه عدل در جامعه است می بایست در همه امور و شئون فردی و اجتماعی امکان و اختیار دخالت داشته باشد؛ اختیاراتی به تناسب اداره حکومت، اختیاراتی به تناسب از بین بردن حکومت جور و اختیاراتی برای تحقق قوانین شرع در جامعه.

اهداف حکومت؛ هدف چهارم؛ تزکیه نفوس و تعلیم دین

پیش از این به استناد آیات کریمه قرآن سه هدف را برای حکومت دینی بیان کردیم: هدایت عملی مردم، اجرای احکام شرع و اقامه عدل. در اینجا اضافه می کنیم تعلیم دین و تربیت نفوس نیز از دیگر اهداف حکومت اسلامی است.

آیه کریمه می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»^[4] آیه شریفه بر این دلالت دارد که از جمله وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم دین و تزکیه نفوس است.

تزکیه نفوس و تعلیم و تربیت مردم حیثیتی فراتر از حیثیت رسالت دارد و متناسب با حیثیت حکومتی آن حضرت به عنوان حاکم جامعه اسلامی است؛ به عبارت دیگر اگرچه فراگیری دین و تزکیه نفس به نحو فردی نیز میسر است ولی تحقق این امور در گستره یک جامعه جز با عِدّه و عُدّه و قدرت حکومتی میسر نمی شود؛ بنابراین حاکم که اداره امور حکومتی را بر عهده دارد می بایست وسعت اختیارات او به گونه ای باشد که متناسب با این اهداف و مسئولیت ها باشد.

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که **حکومت اسلامی همانطور که موظف است به امور رفاهی مردم توجه داشته باشد می باید به امور تربیتی آنها نیز اهتمام داشته باشد؛** به عنوان مثال اگر برای نظارت بر بهداشت فرد و خانواده افرادی را مأمور آموزش و رسیدگی می کند لازم است به مسائل فرهنگی آنها و تربیت دینی آنها نیز با ساخت مساجد و اعزام مبلغان دینی توجه داشته باشد. این امور همه، امور حکومتی و از وظایف حاکم است.

بهشت بردن به زور؛ کلامی باطل

بر این اساس بطلان و بی مبنایی این قول که می گوید «ما نمی خواهیم مردم را به زور به بهشت ببریم» آشکار می شود. نتیجه عدم احساس مسئولیت حکومت نسبت به تزکیه نفوس و تربیت دینی مردم این می شود که دولت مثلاً برای ساخت مدارس و بیمارستان تأمین بودجه می کند ولی برای ساخت مساجد و تربیت مبلغ و ترویج دین هزینه نمی کند و خود را مسئول نمی داند.

اختیار واسع حاکم؛ دلالت آیه دیگر

مانند آیه قبل در دلالت بر اختیار واسع حاکم، آیه کریمه ای است که وظیفه اقامه صلاه و امر به معروف و نهی از منکر را به مؤمنین دارای تمکّن و اقتدار متوجه می داند و می فرماید: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^[5]. آیه کریمه به طور روشن درباره حکومت است؛ چون اقامه صلاه به معنی نماز خواندن نیست بلکه مراد، ایجاد فرهنگ نماز در جامعه است. ممکن نیست در جامعه ای که حاکمیت آن طاغوتی است و مردم به فساد و بی بندوباری مشغول هستند در کنار فساد، فرهنگ نماز نیز برپا شود؛ چون اقامه نماز همان اقامه ارزشهاست.

نکته اینکه آیه شریفه سفارش می کند که هر آنچه معروف است به آن امر شود و از منکر نیز نهی شود؛ البته آن امر و نهی که مبتنی بر قدرت و متأخر از تمکّن است. بنابراین امر و نهی در آیه شریفه

عرصه حاکمیتی را نیز شامل می شود و به عنوان مثال ناهی از منکر می باید با رژیم صدام و یا با آمریکا بجنگد.

در هر حال از آیه کریمه چنین برداشت می شود که امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه اهل آن است حوزه گسترده ای را شامل می شود و شامل تمام آنچه معروف و منکر است، می شود. واضح است که **شمول فراگیر نسبت به تمام مصادیق معروف و منکر ایجاب می کند که عرصه شخصی و خصوصی افراد جامعه نیز مشمول این حکم باشد؛ از این رو حاکم جامعه اسلامی که می بایست معروف را در جامعه پیاده کند و منکر را نهی کند لازم است اختیار ورود در مسائل خصوصی افراد جامعه را نیز داشته باشد.**

چگونه می توان پذیرفت که حاکم فقیه در جامعه اسلامی وظیفه اقامه صلاة، حاکم کردن ارزشها، امر و نهی نسبت به معروف و منکر را داشته باشد و در عین حال ولایت و اختیارات او محدود به امور حسبه یا فقط منحصر به امور عامّه باشد؟

اختیار واسع حاکم فقیه؛ تمامیت دلیل کتاب و عقل

در اثبات عدم محدودیت ولایت حاکم فقیه استناد به آیات کریمه و دلیل عقل کفایت می کند و دلالت این دو تمام است. با این حال روایاتی نیز در این باره قابل استناد است؛ روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد معاذ و مأموریت او به یمن وارد شده است و نیز روایاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است و می تواند به عنوان دلیل بر مدّعا اخذ شود. نکته اینکه خلفای ثلاثه نیز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود شأنیتی قائل بودند که بر اساس آن خود را مجاز به دخالت در همه امور حتی امور شخصی مردم می دانستند. از همین روست که خلیفه دوم نماز تراویح، دست برسینه گذاشتن در نماز و موارد دیگر را جعل کرده است.

اختیار فراگیر حاکم در صدر اسلام

به هر حال فراگیری اختیارات حاکم و شمول آن نسبت به امور خصوصی مردم امر مقبولی در جامعه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛ همچنانکه اجتماع سیاست و دیانت نیز یک امر مفروض و مورد اتفاق بود. در واقع در این زمینه اختلافی میان مذاهب اسلامی نیست و همگی بالاتفاق دخالت حاکم اسلامی در همه امور را بر اساس سیره ثابته رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای اربعه پذیرفته اند.

نقطه افتراق دین از سیاست به زمان پس از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مربوط می شود یعنی زمانی که معاویه و پس از او بنی عباس در کنار خود به عنوان حاکم سیاسی، حضور فرد دیگری را نیز به عنوان مفتی در دستگاه حاکمه پذیرفته بودند؛ به این خاطر که خود کم مایه تر از آن بودند که بتوانند در

کسوت اهل علم مسائل شرعی مردم را جوابگو باشند. پیش از آن مرجعیت سیاسی و دینی در یک شخصیت جمع بود و حاکم اسلامی هم مرجع سیاسی و هم مرجع دینی بود.

خلاصه اینکه آنچه به عنوان یک حقیقت بدیهی در تاریخ صدر اسلام تا زمان امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته شده است و مورد وفاق شیعه و اهل سنت است، ثبوت و وجود اختیار فراگیر حاکم در صدر اسلام برای دخالت در همه امور فردی و اجتماعی است به گونه ای که این سیره در عهد زمانی خود مورد اعتراض کسی از مردم هم قرار نمی گرفت.

اشکال و جواب

اشکال؛ عدم اعتراض به این شیوه ممکن است نتیجه خوف از دستگاه حکومتی بوده باشد.

جواب؛ خیر، اگرچه نسبت به مسائل سیاسی و حکومتی از سوی خلفای ثلاثه سختگیری می شد و تا حدی فضای اختناق حاکم بود ولی نسبت به مسائل شرعی چنین نبود؛ چنانکه نقل است زنی در اعتراض به حکم خلیفه دوم نسبت به یک مسأله شرعی - گویا در مورد مهریه - حکم قرآن را به او یادآور می شود و او اعتراف می کند که همه مردم حتی زنان پرده نشین نیز از او فقیه تر هستند؛ همچنین در مورد دیگر مردی شمشیر کشیده و به خلیفه دوم نسبت به خروج از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هشدار می دهد. /223/907/م

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

تقریر: جلال الدین زنگنه

[1] شورا / 25

[2] نساء / 58

[3] نحل / 90

[4] آل عمران / 64

[5] حج / 41